

تصویری چندبعدی از هانا آرنت

شرق: هانا آرنت، چهره مهم اندیشه سیاسی قرن بیستم، در سال‌های اخیر بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است و در ایران نیز کم‌وبیش همین‌گونه بوده اگرچه در مواردی با رویکردی تقلیل‌گرایانه به سراغ برخی آرای او رفته‌اند. شناخت دقیق‌تر آرای آرنست مانع ظهور رویکردهای تقلیل‌گرایانه می‌شود و بخشی از این شناخت می‌تواند به‌واسطه آشنایی با بستر تاریخی شکل‌گیری اندیشه او شکل بگیرد. «زندگی‌نامه هانا آرنت» نوشته سامانتا رز هیل اثری درخور توجه در این زمینه است، این کتاب که مدتی پیش با ترجمه علی معظمی در نشر برج منتشر شده بود، اخیرا در همین باز چاپ شده است.

نویسنده در این کتاب تصویری جاندار از زمینه و زمانه آرنت و بستر تاریخی و سیاسی که او به آن تعلق داشت، به دست داده و به این ترتیب آرنت را در متن تحولات پیرامونش مشاهده می‌کنیم. این ویژگی به درک دقیق‌تر سیر تحول اندیشه آرنت و فهم بهتر آثار او کمک بزرگی می‌کند.

سامانتا رز هیل در بخشی از مقدمه اثر به اقبال دوباره به آرنت اشاره کرده و نوشته که در سال‌های اخیر عده زیادی برای فهم بحران‌های سیاسی که امروز با آنها مواجهیم به آثار آرنت روی آورده‌اند. او به برخی از این بحران‌های سیاسی هم اشاره کرده است: زوال لیبرال دموکراسی، انتشار اخبار جعلی، برآمدن فضای اجتماعی، سیطره فناوری، از دست رفتن فضای خصوصی و تجربه تنهایی توده‌ای. براین اساس او پرسیده چه چیزی در آثار آرنت هست که بسیاری را جذب می‌کند و چرا ما برای فهم شرایط سیاسی قرن بیست‌ویکم هنوز به سراغ او می‌رویم؟ نویسنده «زندگی‌نامه هانا آرنت» در پاسخ به این پرسش‌ها نوشته: «من قطع دارم دلیلش این است که آرنت آزادانه به گذشته می‌نگریست و به دنبال مشابَهت‌ها نبود بلکه به دنبال گوهر می‌گشت، گوهرهایی غنی و غریب، که اگر با عینکی جدید به آنها بنگریم ممکن است بتوانند در فهم واپسین تجربه‌هایمان به ما کمک کنند. آرنت نیز مانند همه اندیشمندان سیاسی بزرگ دغدغه مسائل روزگار خود را داشت؛ ظهور پیدباری تمامیت‌خواهی، سیاست انقلابی، بی‌اعتمادی به دولت، نیاز به دموکراسی مشارکتی، افول فرهنگ، مسئله شر. مسائلی که جدید نبودند، اما خود را به هر نسلی به نحوی جدید نشان می‌دادند که این شکل جدیدشان باید فهمیده شود».

سامانتا رز هیل اکنون معاون «مرکز علوم انسانی هانا آرنت» در کالج بارد است. او همچنین در همین کالج و نیز مؤسسه تحقیقات اجتماعی بروکلین اندیشه سیاسی تدریس می‌کند. رز هیل برای نشریات اینترنتی کاغذی‌ای چون ایون، بررسی کتاب لس‌آنجلس، دموکراسی آزاد، نظریه و رخداد، نظریه سیاسی معاصر و چند نشریه دیگر مقالاتی در نظریه سیاسی با تمرکز بر آثار آرنت نوشته است. او پس از کتاب «زندگی‌نامه هانا آرنت، مجموعه اشعار آرنت را هم به همراه گنیزه گریل از آلمانی به انگلیسی ترجمه و منتشر کرده است. رز هیل با منظومه فکری متفاوتی سراغ زندگی و آثار آرنت رفته است و همین رویکرد سبب شده مقالات و کتابی که درباره آرنت نوشته، از افکار و مسائل‌های کمتر دیده‌شده این متفکر بحث‌برانگیز رمزگشایی کند. رز هیل همچنان مشغول پژوهش روی نامه‌ها و یادداشت‌های شخصی هانا آرنت است و حضورش در مرکز علوم انسانی هانا آرنت برای دوست‌داران این نظریه‌پرداز فرصتی است مغتنم برای بازخوانی‌ها و تفسیر نادیده‌ها.

«زندگی‌نامه هانا آرنت» دارای بیست فصل است که از تولد و کودکی آرنت شروع کرده و مراحل مختلف زندگی آرنت را بررسی کرده است. سامانتا رز هیل معتقد است که آثار آرنت از وجوه مختلف راجع به اندیشیدن است و این مفهوم جایگاهی محوری در آثار او دارد. او همچنین به این نکته اشاره کرده که از نظر آرنت اندیشیدن و تجربه‌کردن در کنار هم پیش می‌روند و تردیدی نیست که زندگی و آثار خود آرنت را شرایط اجتماعی و سیاسی قرن بیستم شکل دادند. برای مثال آرنت در شعر «سایه‌ها، خودانگاره‌ای که در سال‌های جوانی‌اش سروده، عطشی را که برای تجربه‌کردن دنیا دارد همچون ابتلا در دام تمنا توصیف می‌کند. چیزی که از همان نخستین سال‌ها او را به کار کشاند میل سیری‌ناپذیرش به تجربه‌کردن و فهم حیات بود. آن‌طور که خودش بعدها مطرح کرد، کار فهمیدن، برخلاف عیش دانستن، مستلزم تعهد بی‌پایان به فعالیت اندیشیدن است؛ مستلزم این است که فرد همواره مهربای آغاز دوباره باشد.

یک ویژگی در کار آرنت، بارز است و آن اینکه او تمام شکل‌های تفکر ایدئولوژیک را رد می‌کرد. سامانتا رز هیل می‌گوید که او به هیچ مکتب فکری یا آموزه فلسفی متعهد نبود؛ «زندگی و آثار آرنت شیوه‌ای از فکر‌کردن را به خواننده‌اش عرضه می‌کنند که به او می‌آموزند چگونه فکر کند، نه ای‌که مجموعه‌ای از استدلال‌ها را پیش‌رویش بگذارند که به او بگویند به چه چیزی باید فکر کند». بر این اساس تلاش‌هایی که می‌خواهند آرنت را در یک سنت سیاسی خاص بگنجانند به نوعی به حذف این ویژگی کار آرنست می‌پردازد. در بخشی از قسمت انتهایی کتاب درباره آرنت می‌خوانیم: «آرنت هیچ‌گاه کسی را که خودش بود تعریف نکرد؛ آرنت فهمیده بود آن کسی که آدم هست، چیزی نیست که خودش به تنهایی برای بودنش تصمیم گرفته باشد. کسی که هستیم فقط از طریق کلمات و اعمال‌مان در فضای عمومی و در روابط انسانی تعریف می‌شود. چیزی که هستیم واقعیت موجودیت ماست و شرایط تجربیات ما را در جهان مشخص می‌کند، اما سرنوشت ما را معین نمی‌کند... آرنت عاشق هیچ ملت‌ی نبود، و در برابر کشش‌های ایدئولوژیک چنین ملتی هم مقاومت می‌کرد. زن زاده‌شدن، یا یهودی زاده‌شدن، چیزی مثل شهرت بود که او مهار ی بر آن نداشت. این‌ها واقعیت‌های پدیداری او در دنیا بودند. وقتی گروه شولم گفت که آرنت هیچ عشقی به مردمش ندارد، نتوانست اتهام شولم را رد کند. طلب چنین عشقی یعنی طلب نوعی ناپیایی که فرد را از تجربه دنیوی دور می‌کند. نکته کنایه‌آمیز در خصوص موضع آرنت این است که، با وجود این، آدم باید شخص یا فردی را بسیار دوست بدارد تا چنان که آرنت یهودیان را داوری و نقد کرد، آنها را داوری و نقد کند. این‌همان چیزی بود که آرنت آن را عشق به دنیا می‌نامید. نمی‌توان با چشم‌بستن بر بدی‌ها به خوبی رسید. آرنت منکر این ادعا بود که هویتش باید او را وادارد تا به گونه مشخصی فکر یا عمل کند. حتی با مرور گذرای زندگی آرنت هم می‌توان فهمید که هیچ‌کس هیچ‌وقت به او نگفته بود چطور فکر یا عمل کند.»

زندگی‌نامه‌هانا آرنت

سامانتا رز هیل
ترجمه علی معظمی
نشر برج



به مناسبت نخستین سالمرگ فردریک جیمسون

حد اعلای مارکسیسم غربی



پیام حیدر قزوینی

در سال‌های اخیر چند موج اعتراض گسترده در کشورهای مختلف غربی در اعتراض به سیاست‌های نئولیبرالی درگرفته که هرکدام اگرچه تأثیراتی از خود باقی گذاشته‌اند، اما پس از مدتی فروکش کرده‌اند. در ماه‌های اخیر نیز به طور پیوسته شاهد اعتراضات گسترده در نقاط مختلف جهان علیه نسل‌کشی اسرائیل در غزه بوده‌ایم و همه اینها به شکل جدی‌تری این پرسش را مطرح می‌کنند که این جنبش‌های مردمی در غیاب چپ جهانی سازمان‌مند چگونه می‌توانند وضعیت کنونی را متاثر کنند و به مبارزه با گسترش راست‌گرایی بپردازند.

فردریک جیمسون، از شاخص‌ترین چهره‌های چپ معاصر که یک سال پیش در نود سالگی درگذشت، در سال‌های پایانی عمرش بیش از هر چیز به ضرورت توجه دوباره به اقتصاد جهانی و مبارزه طبقاتی تأکید داشت. بخش مهمی از آرای جیمسون مربوط به عرصه فرهنگ است، با این حال او در این اواخر مسئله قدرت و سیاست را برجسته کرده و معتقد بود که در وضعیت کنونی و با ظهور منطق جدید مالی و گسترش جهانی‌سازی، چپ باید بتواند پیشروی کند. جیمسون بر این باور بود که چپ از بسیاری از مواضعش عقب نشسته و با مسائل محلی درگیر شده، درحالی‌که نبرد اصلی باید ورا ی مرزهای محلی درگیرد.

جیمسون به‌عنوان فیلسوف، منتقد و نظریه‌پرداز مارکسیست آمریکایی و از مهم‌ترین مارکسیست‌های انتقادی معاصر، تأثیر مهمی بر تعداد زیادی از نظریه‌پردازان مهم فرهنگی و سیاسی باقی گذاشت. او فیلسوفی متأثر از سنت فلسفه مارکسیستی–هگلی بود که این ویژگی به‌ویژه در کتاب مهم او یعنی «ناخودگاه سیاسی» دیده می‌شود. جیمسون پایی هم در نظریه سیاسی داشت و به‌ویژه این اواخر درباره بحران چپ در جهان کنونی صحبت می‌کرد.

آثار جیمسون گستره متنوعی از موضوعات را در بر گرفته، به شکلی که می‌توان گفت منظومه فکری او ریشه در چند ساحت مختلف دارد. جیمسون از یک سو چهره برجسته‌ای در نقد ادبی و فرهنگی به شمار می‌رود و در این عرصه از نظریه روایت گرفته تا داستان کارآگاهی و داستان‌های عامه‌پسند مورد توجهش بوده‌اند. او اگرچه عمدتا به‌عنوان منتقد و نظریه‌پرداز جریان‌های فرهنگی مشهور است اما متفکری چندوجهی است که در ساحت‌های متنوعی مانند علوم اجتماعی، فلسفه و زیبایی‌شناسی تأثیر گذاشته است. همه اینها سبب شده بود که در سال‌های حیاتش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین صداهای روشنفکری متعهد و باورمند به ماتریالیسم تاریخی شناخته شود. از جیمسون آثار ارزشمندی منتشر شده، اگرچه برخی از آثارش نیز با مرگش ناتمام ماندند. او در ابتدا به اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر توجه داشت و رساله دکتر‌اش نیز به اندیشه سارتر مربوط است. اگرچه بعدها از اندیشه سارتر فائز رفت اما در نقدش به مدرنیته متأخر می‌توان

تأثیرات اندیشه سارتر را مشاهده کرد. رساله دکترای جیمسون با عنوان «سارتر، خاستگاه سبک» از کتاب‌های تأمل‌برانگیز او به شمار می‌رود. جیمسون همچنین توجهی ویژه به لوکاچ داشت و با رویکردی انتقادی به سراغ آثار او رفته بود. از جیمسون چندین اثر به فارسی منتشر شده، ازجمله اثر برجسته او با عنوان «ناخودگاه سیاسی: روایت در مقام کنش نمادین اجتماعی» که ازجمله تأثیرگذارترین آثار جیمسون به شمار می‌رود. «پست‌مدرنیسم: منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر»، «ریموند چندلر: در جست‌وجوی کلیت» و «زندان خانه زبان: نگاهی انتقادی به ساختارگرایی و فرمالیسم روسی» از دیگر آثار جیمسون است که به فارسی ترجمه شده‌اند.

از «ناخودگاه سیاسی» که در سال ۱۹۸۱ منتشر شد، دو ترجمه به فارسی در دست است. یکی از این ترجمه‌ها را حسین صافی و ترجمه دیگر را شاپور بهیان انجام داده است. بهیان پیش‌از‌این کتاب «ریموند چندلر: در جست‌وجوی کلیت» را هم به فارسی برگردانده بود.

جیمسون در کتاب «ناخودگاه سیاسی» بر تاریخ‌مندکردن روایت تأکید دارد و با زیر سؤال بردن جدایی ادبیات از سیاست در پی ارائه قرائت‌هایی سیاسی از ادبیات به قصد آشکارکردن سوبه‌های سیاسی و ایدئولوژیک نهفته در آنهاست. او بر این باور است که رمان‌ها و به طور کلی آثار ادبی در لایه‌های پنهان خود ماهیتی آشکارا سیاسی دارند و بر تحلیل سیاسی متون ادبی دارد و از تحلیل جیمسون، تاریخ هم در عمل نوشتن و تأکید از آنها به سراغ شناخت چیزها و موضوعات می‌رویم. جیمسون در کتاب «ریموند چندلر: در جست‌وجوی کلیت»، چندلر را نه نویسنده‌ای بازاری و عامه‌پسند، بلکه نویسنده‌ای برجسته و صاحب‌سبک دانسته است. او معتقد است که داستان کارآگاهی برای ریموند چندلر بیش از یک محصول تجاری

صرف است که برای اهداف سرگرم‌کننده عامه‌پسند تهیه می‌شود. البته چندلر در دورانی داستان‌هایی برای مجلات عامه‌پسند هم می‌نوشت اما حتی در آنجا هم از چارچوب‌های نویسنده‌ای عامه‌پسند که فقط به دنبال سلیقه خوانندگانش حرکت می‌کند، بیرون می‌زد و به دنبال چیزی می‌رفت که خارج از این چارچوب‌ها بود. به اعتقاد جیمسون، دلیل اینکه چندلر داستان کارآگاهی را به‌عنوان محصول تجاری نمی‌دید، به این واقعیت برمی‌گشت که او دیر به سراغ این داستان‌ها رفت؛ یعنی زمانی که موقعیت‌های زیادی به دست آورده بود و از نظر مالی محتاج نوشتن داستان‌های پرفروش نبود. جیمسون می‌گوید نویسنده‌ای که به‌اجبار زبانی را برای نوشتن برمی‌گزیند، لاجرم نوعی سبک‌پرداز است. در این موقعیت و برای چنین نویسنده‌ای، زبان هرگز جنبه‌ای ناخودگاه ندارد و کلمات به‌هیچ‌وجه غیرمسئله‌مند نیستند؛ «ازاین‌پس نگرش ساده و غیرتأملی به بیان ادبی منع می‌شود و او نوعی غلظت و مقاومت مادی در زبان خود احساس می‌کند؛ حتی آن کلیشه‌ها و کلمات پیش‌باقتاده‌ای که برای گوینده بومی اصلا کلمه به حساب نمی‌آیند، بلکه ابزار ارتباطی‌آنی‌اند، در دهان او طنین غریب پیدا می‌کنند و بین علائم نقل‌قول قرار می‌گیرند، انگار که نمونه جالبی را به طرافت در معرض دید قرار بدهی». جیمسون زبان چندلر را این‌طور توصیف می‌کند: جملات او آمیزه‌ای از مواد ناهمگون، تکه‌پاره‌های غریب زبانی، صنایع بدیعی، عبارات مصطلح، نام مکان‌ها و ضرب‌المثل‌های محلی است که با مشقت کنار هم قرار گرفته‌اند تا «توهم وجود گفتاری پیوسته» را به وجود بیاورند. جیمسون موقعیت نویسنده‌ای که مجبور است زبانی را برای نوشتن برگزیند، به موقعیتی کلی‌تر بسط می‌دهد و می‌گوید موقعیت زیسته نویسنده‌ای با «زبان قرضی»، حاکی از موقعیت «نویسنده مدرن» در کل است. در چنین موقعیتی، کلمات برای نویسنده به ابژه تبدیل می‌شوند. داستان کارآگاهی ویژگی‌ها و مشخصاتی دارد که می‌تواند محل بروز نویسنده‌ای سبک‌پرداز باشد؛ چراکه داستان کارآگاهی فاقد جهت آشکار سیاسی، اجتماعی یا فلسفی است و از این نظر به «آزمایش‌گری سبک‌پردازانه محض» امکان ظهور می‌دهد. جیمسون در اینجا به نکته ظریفی هم اشاره می‌کند و آن اینکه در رمان مدرن نویسدگان هنر به خاطر هنر، کسانی مانند نابوکوف و روب‌گریه، تقریباً آثارشان را حول یک قتل سازمان داده‌اند. جیمسون، ریموند چندلر را نقاش زندگی آمریکایی می‌داند و البته آثار او را از آنچه به‌اصطلاح ادبیات بزرگ می‌نامد، متمایز می‌کند. جیمسون کارنامه ارزشمند او را خود باقی گذاشته و هنوز وجوهی از اندیشه او قابل نقد و بررسی جدی‌تری است. او در پی گشودن امکان‌هایی تازه در افق سیاست چپ بود و ارزش آثارش به حدی است که کسی مانند پری اندرسن او را حد والای سنت مارکسیستی غربی می‌داند.

خاستگاه‌های انقلاب فرانسه

مترجم همچنین درباره شیوه روایت تاریخی لوفور آورده: «در بیان وقایع تاریخی کتاب، شیوه لوفور آن است که ماجراها را تا حد امکان و به ضرورت از زوایای مختلف می‌نگرد. بدین قرار، گاه روایتی را قطع می‌کند تا فهم آن را با شرح سویه دیگری از ماجرا تسهیل کند. لوفور تصویر تا حد ممکن کاملی به دست می‌دهد از انقلابی که هرگز نمی‌توان آن را به وضعیت سیاسی یا استعماری فرانسه در آن زمان، کفایت یا بی‌کفایتی شاه و سیاست‌مداران یا معضلات اقتصادی و معیشتی مردم تقلیل داد». ژرژ لوفور، که در سال ۱۹۵۹ از دنیا رفت، یکی از مهم‌ترین مورخان انقلاب فرانسه به شمار می‌رود. او این کتاب را در سه پاره با این عناوین نوشته است: «جهان با آستانه انقلاب فرانسه»، «ظهور بورژوازی در فرانسه» و «انقلاب و اروپا تا شکل‌گیری نخستین ائتلاف». لوفور تا جای ممکن مباحث کتاب را به صورت فشرده آورده است. به رغم انبوه مطالب و اسنادی که در کتاب به آنها اشاره شده، او گاه بدون تفصیل مواردی را مطرح می‌کند که درک دقیق آنها نیاز به آشنایی قبلی مخاطب دارد.

لوفور در مقدمه اثر به تأثیر گسترده انقلاب فرانسه اشاره کرده است. او می‌گوید انقلاب به امیدهای پرشور ورا ی مرزهای فرانسه دامن زد اما واکنش خشونت‌بار شاهان و اشراف مرعوب را نیز برانگیخت. به این ترتیب، در فاصله سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵، این رخداد تا حد زیادی تعیین‌کننده تاریخ کشورهایی بود که فرهنگی اروپایی داشتند. لوفور نوشته: «تأثیر انقلاب فرانسه همچنان در زندگی مردم پابرجاست. با این همه، اگر امروزه به همین دلیل مایلیم آن را فصلی از تاریخ جهان بدانیم، به آن معنا نیست که خواننده انتظار داشته باشد این ویژگی مشخصه انقلاب در زمان وقوع آن نیز هست. در آن زمان، بخش غالب جهان از سلطه اروپا بیرون بود؛ تمدن‌های بزرگ بالیده تحت لوای اسلام و نیز تمدن‌های هند، چین و ژاپن هنوز در را به روی روح اروپایی نگشوده بودند. بخش اعظم مردمان آن عصر از شعله افروخته در منطقه‌ای کوچک از جهان بی‌اطلاع بودند، با گرمای آن را احساس نکرده بودند. وحدت جهان تازه در زمانه ما شروع به تحقق کرده است و فقط هنگامی که این روند تحقق یابد، تاریخ به واقع جهان‌گستر آغاز خواهد شد».

روایتی معاصر از «مرزبان‌نامه»

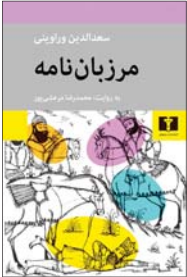
شرق: «مرزبان‌نامه» به روایت محمدرضا مرعشی‌پور عنوان اثری است که چندی‌پیش توسط نشر نیلوفر منتشر شد. مرعشی‌پور در این کتاب نیز کم‌وبیش همان کاری را کرده که پیش‌تر آن را با پرداختن به «تاریخ بهقی» آزموده بود. او در روایتش از «مرزبان‌نامه» تلاش کرده که آن را به فارسی روان و ساده بنویسد.

«مرزبان‌نامه» مجموعه‌ای از حکایت‌ها و تمثیل‌ها و افسانه‌های حکمت‌آمیز است که جابه‌جا به نکته یا نکاتی اخلاقی، فلسفی یا عرفانی اشاره دارند. در مواردی این نکات بر اصل داستان سایه افکنده‌اند به‌گونه‌ای که هدف اصلی به انتقال مضمون بدل شده است.

مرعشی‌پور در بخشی از یادداشت ابتدایی اثر، توضیحاتی درباره «مرزبان‌نامه» و شیوه کار خودش در این کتاب داده است. آن‌طورکه او اشاره کرده، «مرزبان‌نامه» را شاهزاده مرزبان نوشته است که برخی گفته‌اند پسر رستم بوده و برخی دیگر پدرش را شروین می‌دانند. او شعر هم می‌سروده و دیوانی به نام «نیک‌ی نامه» داشته که آن هم مثل «مرزبان‌نامه»‌اش به زبان تبری بوده که اصل هر دو از بین رفته است. مرعشی‌پور می‌گوید که شاهزاده مرزبان بی‌تردید هزار افسان را که اکنون «هزار و یک شب» شده و نیز «کلیله و دمنه» را می‌شناخته و لابد از همین آشنایی سود برده که هر آن‌چه را کرد آورده در چارچوب شیوه بیانی آنها گنجانده است.

«مرزبان‌نامه»‌ای که مرعشی‌پور اساس کار خود قرار داده، فراهم آورده سعدالدین وراوینی است. او در آذربایجان و دربار ازبک‌بن محمدبن ایلدگر و اتابکان سلجوقی آن دیار و از ملازمان وزیر دانش‌پرور او، خواجه ربیب‌الدین، بوده و به سفارش او در آغاز سده هفتم هجری، بدون اینکه از کار مطبوی آگاه باشد، حدود بیست سال پس از او به «مرزبان‌نامه» می‌پردازد. او نیز مانند دبیران هم‌روزگارش بر این باور بود که نثر ساده و بی‌پیرایه گذشته اعتباری ندارد و آن را باید آرایید و زینت‌ش داد. مرعشی‌پور توضیح داده که کلام وراوینی در کتابش از نثر فنی و مصنوع روزگار خود فراتر می‌رود و گاهی به شعر می‌گراید و تشبیهات و اوصافی را به کار می‌گیرد که پیش‌تر فقط در شعر به کار می‌رفته‌اند و نثرنویسان خود را از آن بی‌نیاز می‌دانسته‌اند.

هدف مرعشی‌پور در این کتاب نزدیک‌شدن هرچه بیشتر به کتابی بوده که شاهزاده مرزبان نوشته است. در بخشی از این اثر می‌خوانیم: «شاهزاده گفت: شنیدم شبانی بود و گله‌ای گوسفند داشت. بزی زروی‌نام برای بیش‌آهنگی گله برکماش که کستاختی و بدخوبی بی‌اندازه‌ای بر او چیره بود. هر روز گوسفندی را با شاخ خود زخمی و بره‌ها و بزغاله‌ها را تباه می‌کرد. شبان سرانجام از او به ستوه آمد. با خود گفت: بهتر آن است که من این زیان را یک بار با فروش زروی به جان بخرم. پس به بازارش برد که بفروشدش. زروی نگاه کرد. از دور مرد قصاب را دید با شکل و شمایل‌ی زشت و جامه‌ای چرکین و پاره‌ای ریسمان بر میان. اندیشید که این مرد وسیله هلاک من است و به قصد ریختن خونم می‌آید. اگرچه گفته‌اند که گمان گاهی خطا می‌آید و گاهی درست اما من باید استوار بمانم و پریشان نشوم تا خود چه پیش آید، که ترس و هراس چون بر دل چیره شود، دست و پای توانایی از کار فرو ماند».



مرزبان‌نامه

سعدالدین وراوینی
به روایت: محمدرضا مرعشی‌پور
نشر نیلوفر